

تاریخ بخارا

تألیف

ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی (۳۸۶ - ۳۴۸)

ترجمہ

ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی

تلخیص

محمد بن زُقر بن عمر

و تصحیح

مدرس رضوی

از نشرات : کتابفروشی سنائی

.....
شرکت چاپخانه سعادت

هرست مطالب کتاب

مقدمه

يك	مقدمه كتاب
۲	در ذكر جماعتی كه در بخارا قاضی بودند
۸	در ذكر خاتونيكه ببخارا پادشاه بود و فرزندان او
۱	ذكر بخارا و جایهائی كه مضاف است بوی
۲۴	ذكر بیت الطراز كه ببخارا بوده است
۲۵	ذكر بازار ماخ
۲۶	ذكر اسامی بخارا
۲۷	ذكر بنای ارك بخارا
۳۱	ذكر منزلها ی پادشاهان كه ببخارا بوده است
۳۲	ذكر جوی مولیان و صفت او
۳۵	ذكر بنای شمس آباد
۳۶	ذكر آل كشكته
۳۸	ذكر رودهای بخارا و نواحی آن
۳۹	ذكر خراج بخارا و نواحی آن
۴۰	ذكر دیوار بخارا كه مردمان آنرا دیوار كنیپرک گویند
۴۱	ذكر ربض بخارا
۴۲	ذكر درهم و سیم زدن ببخارا
۴۵	ذكر ابتداء فتح بخارا

- ۵۲ ذکر ولایت قتیبہ بن مسلم وفتح بخارا
- ۵۶ ذکر فتح بخارا وظاهر شدن اسلام در او
- ۵۷ ذکر بنای مسجد جامع
- ۶۱ ذکر نماز گناه عید
- ۶۲ ذکر قسم کردن شهر بخارا در میان عرب و عجم
- ۶۹ ذکر آل سامان و نسب ایشان
- ۷۱ ذکر نصر سیار و مقتل طغشاده
- ۷۳ ذکر شریک بن شیخ المهری
- ۷۷ ذکر خروج مقنن و اتباع او از سفید جامکان
- ۷۸ سبب هلاک شدن مقنن
- ۹۰ ذکر بدایت ولایت آل سامان رحمهم الله
- ۹۱ ذکر بدایت ولایت امیر ماضی ابو ابراهیم اسمعیل بن احمد
- ۹۴ ذکر در آمدن امیر اسمعیل ببخارا
- ۱۱۰ ذکر ولایت امیر شهید احمد بن اسمعیل السامانی •
- ۱۱۱ ذکر ولایت امیر سعید ابو الحسن نصر بن احمد
- ۱۱۳ ذکر ولایت امیر حمید ابو محمد نوح بن نصر بن احمد
- ۱۱۵ ذکر ولایت عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد
- ۱۱۵ ذکر ولایت ملک مظفر ابو صالح منصور بن نصر
- ۱۱۷ ذکر ولایت امیر رشید ابو القاسم نوح بن منصور بن نصر
- ۱۱۸ فهرست نام کسان
- ۱۲۴ فهرست نام جایها
- ۱۲۸ فهرست نام کتابها

مقدمه مصحح

کتاب تاریخ بخارا یا بگفته مؤلف « مزارات بخارا » کستب اخبار بخارا یکی از بهترین و نفیس ترین کتب تاریخی زبان فارسی و از آثار گرانبهائی است که از پیشینیان بما یادگار رسیده و تاکنون از دستخوش حوادث روزگار مصون مانده است.

مطالب تاریخی آن برای روشن شدن گذشته قسمتی از ایران سودمند است و شامل حقائقی چند از اوضاع و احوال پایتخت سامانیان میباشد که کمتر در جای دیگر میتوان یافت

کیفیت تسلط فاتحین عرب بر بخارا، و رواج مسلمانی در آنجا و خروج مقنع خراسانی و پیدا شدن سفید جامگان و ظهور سامانیان و وضع جغرافیائی آنسامان از ذکر رودها و بیان روستاها و آبادی شهرها آنچه در این کتاب آمده است همه حقائق است که بیشتر خاص بدین کتاب و برای متبعین در آثار پیشینیان بهترین مأخذ بسند و کاملترین راهنما و دلیل است عبارتش ساده و شیرین و در میان کتب نثر فارسی مقامی بس بلند و ارجمند دارد.

با این اوصاف مزیت دیگر را حائز است که از جمله و چاپلوسی که بیشتر تواریخ دیگر فارسی بدان متصف است خالی و مبراست و با آنکه کتاب بنام شاهنشاه آنزمان نوشته شده و تقدیم او شده است عبارت تملق آمیزی در آن دیده نمیشود و مؤلف آنچه را دیده و شنیده است با صراحت

بیان اظهار کرده و از گفتن حقائق خود داری نکرده است همین جهات و مزایا سبب شهرت این کتاب در میان خاور شناسان شده است در نیم قرن پیش (۱۸۹۲) متن فارسی آن توسط مرحوم شارل شفر خاور شناس معروف با چند قسمت دیگر از تاریخ سامانیان چاپ و منتشر گردیده است و هم-اکنون آنرا با حواشی دقیقی به فرانسه ترجمه کرده که به چاپ نرسیده است

و در سال ۱۸۹۷ مستشرق روسی لیکسهن ۱ در تاشکند آنرا بزبان روسی ترجمه و طبع نموده است و این ترجمه در تحت نظر دانشمند و خاور شناس معروف استاد بارتووا انجام یافته است

و همین دانشمند در کتاب مهم « ترکستان » قسمت بسیاری از اطلاعات خود را از این کتاب اخذ و اقتباس کرده است

با این همه شهرتش در میان خاور شناسان که در تحقیقات خویش از آن استفاده ها کرده و بهره ها برده اند چون در ایران نسخه خطی آن کم و نسخه های چاپی آن جز در نزد چند نفر از دانشمندان یافت نمیشد همگنان را دست استفاده و بهره بردن از آن کوتاه بود و جای آن داشت که در این روزگار فرخنده که مردم را براهنمائی قائد توانا و شاهنشاه بزرگ رغبت بخواندن کتب سیر و اخبار فزون شده است این کتاب در ایران نیز جلوه گری نماید و با آراسته شدن بزیر چاپ مردم از خواندن و مطالعه اش بهره برند و مستفید گردند

اصل کتاب تاریخ بخارا عبری بوده که ظاهراً از میان رفته است

و مؤلفش ابو بکر محمد بن جعفر نرشیخی است که زمانش از ابتداء پادشاهی شاهان سامانی بوده و تا پس از مرگ ابو محمد نوح بن نصر میزیسته و کتاب خود را بنام این سلطان ساخته و باو تقدیم کرده است چگونگی حال او بتفصیل بدست نیست و نامی از او در کتب تاریخ و تراجم احوال دیده نشد فقط سمعانی در کتاب الانساب در کلمه (نرشیخی) درباره او چنین گوید «ابو بکر محمد بن جعفر بن زکریا بن خطاب بن شریک بن یریع (کذا) النرشیخی از اهل بخارا است و از ابی بکر بن حریث و عبدالله بن جعفر و غیر این دو روایت کند تولدش در ۲۸۶ و وفاتش در صفر ۳۴۸ بوده است» تقریباً پس از دو قرن از تألیف آن یعنی در اوائل قرن ششم که مردم را رغبت و میل بخواندن کتابهای عربی کم شده و فهم کتابهای تازی بر آنها دشوار بوده است ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی که او نیز از اهل بخارا و از دیه قبا بوده بدرخواست و خواهش بعضی از دوستانش آنرا بفارسی ترجمه کرده است و قسمتی از مطالب کتاب را که ملات آور و بی اصل می پنداشته و در ذکر آن سودی نمیدیده است در ضمن ترجمه انداخته و بجای آن اطلاعات و اخبار مفیدی از دیگر کتابها مانند کتاب خزائن العلام ابو الحسن عبد الرحمن بن محمد النشابوری و تاریخ بخارا تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد البخا الغنجاری بدست آورده و بر ترجمه خود افزوده است و این ترجمه بسال ۵۲۲ ر ۱۲۸۹ بیابان آمده است^۱

در تاریخ ۵۷۲ محمد بن زفر بن عمر ترجمه قباوی را تلخیص کرده و آنرا بنام صدر الصدور صدر جهان برهان الدین عبدالعزیز

مازه حاکم بخارا موشح نموده است و این عبد العزیز از بزرگان جهان و از اسخیا و محتشمان آن روز گار است که عوفی در کتاب جامع الحکایات در باره جود و سخا و کرم و مروت او حکایاتی آورده است^۱ بعد از محمد بن زفر ظاهراً دیگری باز در این کتاب دست برده و حوادث زمان را تا غلبه لشکر مغول و تسخیر بخارا بدست چنگیز بر کتاب افزوده است چنانکه در صفحات ۳۱ و ۴۲ همین کتاب نام سلطان محمد خوارزمشاه و چنگیزخان برده شده است و این تاریخ خیلی بعد از سال ۵۷۲ است که کتاب تلخیص شده است بهر حال با این تغییرات و تصرفاتی که در اصل آن داده شده است باز بقیه که بما رسیده نمونه خوبی از اصل نشان می دهد که تا چه پایه اصلش متین و محکم و دارای مطالب عالیه بوده است

نسخه های این کتاب

تصحیح این کتاب با مراجعه ببعضی از کتب تاریخ و جغرافیای عرب (مانند تاریخ کامل ابن اثیر و معجم البلدان یا قوت و آثار البلاد قزوینی و انساب سمعانی) و مقابله و مقایسه با سه نسخه تاریخ بخارا که در زیر شرح هر یک داده شده تهیه گردیده است

۱ - نسخه خطی نگارنده که آنرا در سال ۱۳۳۵ از روی نسخه دیگری که اندکی آثار قدمت در آن نمایان بود در مشهد نوشته ام و چون ورق آخر نسخه اصل افتاده بود از این رو تاریخ تحریرش معلوم نشد و از قراین و شیوه خطش حدس زده میشد که متعلق بدو قرن پیش است خطش نسخ بود و رسم الخط مخصوصی که در همه جای کتاب رعایت آن شده باشد در آن نبود و پس از مقابله با دو نسخه دیگر چون معلوم شد که از آن دو نسخه دیگر صحیح تر

است در این چاپ آنرا اصل قرارداد و اختلاف نسخ دیگر را دریاورقی یاد داشت نمود و متن اصل را جز در چند مورد تغییر نداد و همه جا از آن بعلامت «ت» نمود

۲ - نسخه خطی دانشکده معقول و منقول است 'نسخه مزبور که در کتابخانه ضبط است شامل دو کتاب میباشد ۱ - مزارات بخارا - تالیف احمد بن محمود مدعو «بمعین الفقراء» که بکتاب ملا زاده شهرت یافته است - ۲ - تاریخ بخارا که هر دو بخط نستعلیق بدی بسال ۱۲۳۵ بدست ثناء بن ضیاء بن حاجی مولوی نوشته شده این نسخه نیز رسم الخط مخصوص ندارد و اوراقش در چند جا بواسطه غفلت صحاف در هم و مشوش شده است با آنکه بسیار مغلوط است باز در تصحیح کتاب مفید بود و از آن همه جا بعلامت «د» نموده شده است

۳ - نسخه چاپ پاریس است که شفر آنرا با چند قسمت دیگر از تاریخ بناکتی و تاریخ گزیده و ترجمه تاریخ یمینی و چند ورق از تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی که وصف شهرهای ماورالانهر است در پاریس چاپ کرده است این نسخه اگرچه خالی از غلط نیست لیکن از نسخه دانشکده صحیحتر و درست تر است و این نسخه بعلامت «پ» نموده شده است نسخه دیگری هم از این تاریخ در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ است که چون از روی نسخه دانشکده نوشته شده است پس از مقابله دو سه جزء از مقابله با آن صرف نظر شد

علائمی که در چاپ این نسخه بکار رفته است :

[این علامت مینماید که آنچه در درون آنست از چاپ پاریس افتاده است]
 (این علامت مینماید که آنچه در درون آنست نسخه دانشکده آنرا ندارد)
 آنچه از نسخه «ت» افتاده است در یاورقی بدان اشاره شده است

در خاتمه از خداوندان فضل و دانش که نقاد رسته ادب و فرهنگ اند
درخواست میشود که اگر در این کتاب بخطا و نقصی برخوردند خطا
را اصلاح فرمایند - تهران ۱۵ اسفند ماه ۱۳۱۷ مدرس رضوی

ملاحظات

« رامین » که در این کتاب همه جا بتقدیم تاء بر یاء آورده شده غلط
است و صحیح چنانکه استاد بارتولد در کتاب « ترکستان » ذکر کرده است
« رامین » و « رمین » بتقدیم یاء بر تاء است و سمعی در کتاب الانساب
رامین و « بگفته بعضی » رامین ضبط نموده و یاقوت در معجم البلدان نیز
« رامین » با ثاء مثله و بنقل بعضی « زامین » با زاء نقطه دار آن را
دانسته است .

صفحه ۳۹ سطر ۹.۸ « فراوز » مطابق دو نسخه خطی است و در نسخه
چاپ پاریس در يك جا « فراواز » است و بارتولد در کتاب « ترکستان
فراواز و فراویز آورده است .

صفحه ۴۰ سطر ۱۳ « ابوالعباس بن الفضل بن سلیمان طوسی » مطابق
با نسخهای تاریخ بخارا است و صحیح (چنانکه در کتاب تاریخ کامل ابن اثیر
و غیر آن است) ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی است .
صفحه ۴۲ سطر ۱۱ تاریخ « ستین و خمسمائه » که در متن آورده شده مطابق
نسخه « ت » است و در یاورقی حرف « ت » زائد است و هر سه تاریخ که
در متن و یاورقی چاپ شده غلط میباشد و صحیح ششصد و چهار است که در
صفحه ۳۱ همین کتاب هم آورده شده است .

صفحه ۶۶ سطر ۷ « امام محمد حسین شیبانی » نام این کس چنانکه
در انساب آمده است امام ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی است .
صفحه ۸۵ سطر ۱ « رزمان » یکی از دههای سمرقند است و یاقوت
و سمعی آنرا بفتح را و سکون زاء و فتح مهم و زاء دیگر ضبط نموده اند
و « رزماز » خوانده اند و « رزمان » نیز از دههای سمرقند است و در
معجم البلدان ذکر آن شده است .

صفحه ۸۵ سطر ۶ « رینجن » (بفتح راه و کسر باء بکنقطه و جیم
بین دو نون) و گاهی الفی بر آن افزایند « ارینجن » گویند شهری
از سفد سمرقند است و یاقوت در معجم البلدان « ارینجن » و « ریخن » با
یاء ساکنه و خاء معجمه و نون ضبط کرده است .

از خوانندگان محترم خواهشمند است که از روی این غلطنامه
کتاب را اول درست نموده و بعد قرائت فرمایند

صفحه	ردیف	فادرس	درست	ردیف	فادرس	درست
۱	۸	بن نوح	نوح	۳۲	۲۲ ح	قنجان
۱	۳ ح	قیلوی	قیلوی	۳۵	۱۶	ودیوارهای
۲	۵۰۲	ثلثامه خستماه	ثلثامه - خستماه	۳۹	۸	فراوز
۲	۱ ح	ظ	ص (صعیح)	۲۶	۲۰	گفتندی
۳	۸	بازعامر	وبازعامر	۵۶	۱	زینهار
۳	۱۴	رارحه الله	(را) زائداست	۵۸	۴	زیاداست
۴	۱۳	-	فصل	۵۹	۱۷	قاضی
۴	۱۴	امام	اما	۵۹	۲۰	ابوعبدالله
۴	۳ ح	فرمودند ۲۱	۱۲	۶۲	۱۱	ارسلان خان
۶	۱	دهقان	دهقانی	۶۳	۹	دروازه
۸	۹	بودند	بود	۶۴	۱	کدرخینه
۱۰	۸	فتنه	وقتنه	۶۴ ح	۲۲	پ. کاوراخینه
۱۱	۱۷	یزا	بیزا	۶۷	۸-۷	طالوت
۱۱	۱۸	بن ابراهیم	ابراهیم	۶۷	۱۰	مهران
۱۱	۲ ح	بابرادو	بابرادو	۶۹ ح	۱۷	عبدالله
۱۱	۳-۸ ح	۳-۸	۸ -	۷۷	۶	جامکان
۱۲	۲۰	تشیبه	تشیبه	۷۷	۱۵	نیرنجات
۱۴	۹	نبوده	نبوده است	۷۸	۱۵	آله
۱۴	۱۲	سلطان نیست	سلطان است	۸۰	۱۷	حشوی
۱۵	۸	ناابن ضریه ۱	تاابن ضریه ۲	۸۱	۱۱	خمله
۱۵	۱۱	اهل دیبه	اهل این دیبه	۸۸	۱۰	چند
۱۵	۱۲	باخیل	وباخیل	۹۰ ح	۲۲	حصار
۱۵	۱۳	عظیم ۱۰	عظیم	۱۰۰	۱۴	سپهسالار
۱۵	۱۸	غرب	عرب	۱۰۱	۹	ماوراء
۱۶	۱۱	وبروز	وبروزگار	۱۰۹	۱۰	دویست و هشتاد
۱۶	۱۳	ساختند	ساختن	۱۱۱	۱۶	مجد
۲۴	۶	بخارارا	بخارارا	۱۱۲	۸	منصورین
۲۷	۴	وزاک	وزک	۱۱۴	۵	صافی
۳۱	۱	درشهر	شهر	۱۱۴	۶	داد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش خدای تعالی را جل جلاله که آفریننده جهانست و داننده نهانست و روزی دهنده جانورانست و دارنده زمین و آسمان است درود و تحیت برگزیده آدمیان خاتم پیغمبران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و یاران و اتباع و اشیاع او رضوان الله علیهم اجمعین^۱ چنین گوید ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی^۲ که ابو بکر محمد بن جعفر النرشخی کتابی تألیف کرده است بنام امیر حمید^۳ ابو محمد بن نوح بن نصر بن (احمد بن) اسمعیل السامانی رحمه الله تعالی در ذکر بخارا و مناقب و فضائل او و آنچه در ویست و در روستاهای وی از مرافق و منافع و آنچه بوی نسبت دارد و ذکر احادیثی^۴ که در فضیلت بخارا آمده است از رسول صلی الله علیه و سلم^۵ و از اصحاب

۱. از آغاز کتاب تا اینجا فقط در نسخه چاپ پاریس است ۲- د: قبادی . و قباوی چنانکه در انساب آمده است (بضم قاف و فتح باء) منسوب بقبا است که نام شهر بزرگی از بلاد فرغانه میباشد و منسوب بآن باحرف و او (قباوی) آید. ۳- د: احمد ۴ د: اخباری ۵ - د - علیه السلام

و تابعین و علمای دین رضوان الله علیهم اجمعین و تألیف این کتاب
بعربی بود بعبارت بلیغ درشهور سنهٔ اثنین و ثلاثین و ثلاثمأة و بیست و مردم
بخواندن کتاب عربی رغبت نمایند^۱ دوستان از من در خواست
کردند که این کتاب را پیارسی ترجمه کن فقیر اجابت کرده ترجمه
کردم در جمادی الاول^۲ سنهٔ اثنین و عشرين و خمسمأة و چون در
نسخهٔ عربی ذکر چیزهایی^۳ بود که در کار نبود و نیز طبیعت را از
خواندن آن ملالتی می افزود^۴ ذکر آنچه از آن^۵ کرده نشد
و درشهور سنهٔ اربع و سبعین و خمسمائة کمترین بندگان محمد بن زفر بن عمر
بطریق اختصار ذکر کرد بجهت مجلس عالی صدر صدور جهان خواجه
امام اجل اعز برهان الملة والدين سيف الاسلام والمسلمين حسام الائمة
فی العالمین سلطان الشریعة ظهر الخلافة [و] امام الحرمین مقتی الخافقین
کریم الطرفین ذوالمناقب و العفاخر عبدالعزیز بن الصدر الامام الحمید برهان الدیر
عبدالعزیز قدس الله ارواح السلف و باریک فی [عمر] الخلف فی العز و العلاء
در ذکر جماعتی^۶ که در بخارا قاضی بودند

سیبویه ابن عبدالعزیز البخاری (النحوی) بود و محمد بن اعین^۷
گفت از عبدالله مبارک شنیدم که سیبویه قضای^۸ بخارا کرد و بدو درم
جور نکرد باز گفت دو درم بسیار باشد بذره جور نکرد و باز مخلص بن عمر
قاضی شد بسالهای دراز چند آنکه (آخر کار) شهید شد و دیگر ابودیم حازم
سدوسی (که) ویرا از خلیفه فرمان قضا رسید و دیگر عیسی بن موسی

۱ د - نمودن ۲ ظ : الاولى ۳ ت - خبرها ۴ پ - ملات افزودی ۵ د -
بنا بر آن چیزها ذکر ۶ د - جماعه ۷ د - عشر ۸ د - قاضی که

التیمی المعروف بغنجر بود که ^۱ رحمه الله او را قضا دادند قبول نکرد و سلطان فرمود اگر قضا نکنی کسی را اختیار کن که بوی دهیم [اینهم] قبول نکرد سلطان فرمود که اهل قضا را پیش او یاد کنید همچنان کردند و نام ^۲ هر کسی [که] پیش او یاد کردند (ی) گفتی شاید چون حسن بن عثمان همدانی ^۳ را (پیش او) یاد کردند خاموش گشت گفتند که خاموشی (ازوی) علامت رضا باشد حسن بن عثمان را قضا دادند در عهد او در شهر های خراسان بعلم و زهد او هیچکس را نشان ندادند ^۴ باز عامر بن عمر بن عمران بود و باز اسحق بن (ابراهیم بن) الخیطی بود و بعد از عزل بطوس و فات یافت در سنه ثمان و مائین و دیگر سعید بن خلف البلخی ^۵ بود که ویرا قضا دادند در سلخ جمادی الاول ^۶ سنه ثلاث عشر و مائین بوجهی قضا راند که ^۷ بروی مثل زدند از عدل و انصاف و شفقت بر خلق خدای تعالی و سنتهای نیکو نهاد و از آن جمله این درغات ^۸ و قسمت آب بخارا وی نهاد بعدل (و انصاف) تا قوی بر ضعیفستم نکند [و] دیگر عبدالمجید ^۹ بن ابراهیم النرشیخی را رحمه الله (اورا) از جمله عباد الصالحین ^{۱۰} گفتندی دیگر احمد بن ابراهیم ^{۱۱} البرکدی (رحمه الله) بر وزگار سلطان احمد بن اسمعیل السامانی قاضی بود و هم فقیه بود و هم زاهد دیگر ابوذر محمد بن یوسف البخاری از جمله اصحاب امام شافعی بود (رحمه الله) و با علم و زهد بود و اورا بر علماء

۱ - التیمی الفخار ۲ چون نام ۳ - ابن همدانی ۴ - ت او کسی نبود
۵ - ت بن سعید بن بلخی ۶ - الاولی ۷ - که قضا دادند ۸ - درغات و درغات ظاهر اجمع
(درغ) است که در کتب لغت بمعنی برغ و بند آب آمد است ۹ - د العمید
۱۰ - د الصالحین

بخارا تقدیم^۱ کردند [ی] و او را بسیار بیازمودند^۲ بر شوت پنهان
و بهر معنی^۳ بهیج چیز خوبستن را^۴ آلوده نکرد بلکه هر
روز عدل و انصاف از او^۵ ظاهر تر میشد (و) چون پیر شد از قضا
عفو خواست و بحج رفت و حج گذارد و مدتی بعراق باشید و^۶ در
طلب علم حدیث پیغمبر صلی الله [علیه] وسلم بود و شاگردی کرد و باز بخارا
آمد و عزلت (اختیار) کرد تا آخر حیات (رحمة الله علیه) دیگر ابوالفضل^۷ بن
محمد بن احمد (المروزی) السلمی الفقیه رحمة الله (علیه) صاحب
مختصر کافی (سالهای بسیار) در بخارا^۸ قضا کرد که بذره^۹ بروی عیب^{۱۰}
نگرفتند و عدل و انصاف عام میکرد که بروزگار او در دنیا بعلم^{۱۰}
وزهد او را مثل^{۱۱} نبود بعد از آن وزیر سلطان شد (و) بمرد و شهید شد
مصنف این کتاب گوید که اگر جمله علماء بخارا را ذکر کنیم دفتر
ها باید و این جمله که ما یاد کردیم از آنهاست که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود^{۱۲} که علماء امتی کاتبیاء بنی اسرائیل

محمد بن جعفر النرشخی این فصل را اندر کتاب نیآورده است امام ابوالحسن
عبد الرحمن محمد النیشابوری^{۱۳} در کتاب خزاین العلوم چنین
آورده است که (این موضع که امروز) بخارا (است) آنگیر بوده است
و بعضی از وی نیستان بوده است و درختستان و مرغزار و بعضی موضع چنان

- پ - تقدم ۲. د. ت. امتحان کردند ۳. د. بهر معنی و ۴. د. ت. خود را
۵. د. از وی ۶. د. در عراق می بود ۷. پ. ابوالفضل ۸. د. بخارا ۹. د. ت. ذره جور و عیب بروی
۱۰. د. عدل و انصاف و علم ۱۱. پ. مثل او فرمودند ۱۲. د. محمد بن النیشابوری ۱۳. د. بدان

بوده که هیچ حیوان یا یاب نیافتی بدین سبب که بولایت‌های که سوی سمرقند است بر کوهها برفها^۱ کداختی و آن آب آنجا جمع شدی بر سوی سمرقند رودی عظیم است که آنرا رود ما صف^۲ خوانند در آن رود آب بسیار جمع شود و آن آب بسیار زمین را بکند و کل بسیار بیرون آورد چنانکه این مفاکها آکنده شد^۳ آب بسیار می آمد و کل می آورد تا به بتک و فرب [رسید] و آن آب دیگر بازداشت و این موضع که بخارا است آکنده شد و زمین راست شد و آن رود عظیم سفد شد و این موضع آکنده بخارا شد (و) مردمان از هر جانب جمع آمدند و آنجا خرمی گرفت^۴ و مردمان از جانب ترکستان آمدندی و بدین ولایت آب و درختان بسیار بودی و شکار بسیار بودی آن مردمان را این ولایت خوش آمد [ی] اینجا مقام کردند و اول درخیمه و خرگاه ایستادند و باشیدند [ی] و بروزگار مردم گرد آمدند و عمارتها کردند و مردم بسیار شدند و یکی را برگزیدند و امیر کردند و نام او ابروی بود و هنوز این شهر نبود و لیکن بعضی از روستاها شده بود و از آن جمله یکی نور بود و خرقان رود و وردانه و تراوچه و سفنه و ایسوانه و دیهی بزرگ که پادشاه نشستی بیکند بود و شهر قلعه دبوسی [بود] و شهر ویرا خواندندی و چون روزگاری بر آمد ابروی بزرگ شد و ظلم پیش گرفت بدین ولایت چنانکه مردم بیش صبر نتوانستند کرد دهقانان و توانگران از این ولایت بگریختند و بترکستان و طراز شهری بنا کردند

و آن شهر را حموكت نام کردند از بهر آنکه دهقان بزرگ که رئیس آن طایفه (که) از آنجا رفته بود ویرا حموك نام بود و حموك بزبان بخاری گوهر بود و کت شهر بود یعنی شهر حموك و بزبان بخاری کسی که بزرگ بود ویرا حموك گویند^۱ [یعنی گوهریست فلان] پس آن مردمان که بیخارا مانده بودند بنزدیک مهتران^۲ خود کس فرستادند (و) فریادخواستند از جور ابروی آن مهتران و دهقانان بنزدیک پادشاه ترکان رفتند و نام آن پادشاه قراجورین^۳ ترک بود و آنرا از جهت بزرگی بیاغو^۴ لقب کرده بودند^۵ و از بیاغو^۶ دادخواستند بیاغو^۷ پسر خود [که] شیرکشور [نام داشت]^۸ با لشکر عظیم فرستاد چون شیرکشور بیخارا آمد ابروی^۹ را در بیکند بگرفت و بند کرد و باز بفرمود تا یکی جوال را بزرگ از کت^{۱۰} سرخ پر کردند و ابرویرا در آن جوال کردند تا بمرد و شیرکشور را این ولایت خوش آمد بنزد یک پدر نامه فرستاد و این ولایت را طلبید و دستوری خواست تا بیخارا باشد و از بیاغو^{۱۱} جواب آمد که آن ولایت را (بتو) بخشیدم. شیرکشور کس فرستاد بحموکت تا آن مردمان را (که) از بخارا گریخته بودند بازمان و فرزندان باز بیخارا آوردند^{۱۲} آنگاه باز مرسوم شد که هر که از حموکت آمده بود وی از جمله خواص بود از بهر آنکه هر که توانگر بود دهقان بزرگ بود گریخته بود و درویشان و فقیران مانده بودند چون آن قوم باز آمدند آن قوم که بیچاره مانده بودند خدمتکاران آن قوم شدند و در

۱. ت - خوانند ۲. د: مهترین ۳. ت: قراجوزین ۴. د: ت: بیغو ۵. د: کردند ۶. پ: پسر خود
شیرکشور را ۷. د: و ابروی ۸. این کلمه در نسخه - د: بصورت کت و در پ - کتب
نوشته شد، و هیچیک را معنی مناسب مقام جزکت که در لغت بمعنی زنبور عسل آمده
است نیست ۹. د: آوردند

میان آن قوم دهقان بزرگی^۱ بود آن دهقان را بخار خدات گفتندی
از بهر آنکه دهقان زاده قدیم بود و ضیاع بیشتر او را بود و اغلب این
مردمان کد بوران و خدمتکاران او بودند و شیر کشور شهرستان بخارا را
بنا کرد و دیهه ماستین و سقمتین و سمتین و فرب^۲ بنا کرد بیست
سال پادشاهی کرد بعد از آن پادشاه دیگر که شد اسکجکت و شرغ^۳
ورامتین بنا کرد بعد از آن دیهه فرخشی^۴ بر آورد و چون دختر
ملك چین را ببخارا عروس^۵ آوردند اندر جهاز او بتخانه آوردند
از چین و این بتخانه را برامتین نهادند و بروزگار خلافت امیر المؤمنین
ابوبکر^۶ صدیق رضی الله عنه ببخارا سیم زدند از نقره خالص پیش ببخارا
سیم نبود و بروزگار معاویه بخارا گشاده شد بردست^۷ قتیبه بن مسلم
و طغشاده پادشاه شد^۸ سی و دو سال ملك داشت از جهت قتیبه بن مسلم
چون ابو مسلم (اورا) بسمرقند کشت بروزگار نصر سیار که امیر خراسان
بود بعد از قتیبه ده سال طغشاده ملك داشت و اورا ابو مسلم رحمه الله
بکشت و بعد از وی سکان بن طغشاده (برادر او) هفت سال ملك داشت

۱- د-ت ، بزرگ ۲- در همه نسخها بدین صورت فرب نوشته شده و در
برهان قاطع آن را نام رود خانه بزرگی دانسته و ظاهرا « فرب » درست است که
سمانی در انساب و یاقوت در معجم البلدان آنرا چنین (بکسر) « یا بگفته بعضی بفتح اول »
و فتح حرف دوم پس از آن باء ساکنه و راء) ضبط نموده و گفته اند شهر کوچکی
باشد بین جیحون و بخارا که فاصله اش تاجیحون یک فرسنگ و برباط طاهر بن علی
معروف است ب . افزوده ، نام ۳- د-شرع و شرغ « بفتح اول و سکون دوم و غین
معجمه « معرب « چرخ » است که نام یکی از دههای بزرگ بخارا است و جمعی
از اهل علم بدانجا منسوبند (معجم البلدان) ۴- د- دهه درخشی ۵- د- عروسی
۶- د- ابابکر ۷- د- و بردست ۸- د- ت پادشاه سزاوار نیز بود

اندر کاخ فرخشی کشته شد بفرمان خلیفه غوغا بر خاست^۱ او نیز کشته شد هم در گوشك خود در ماه رمضان کراسه برکنار نهاده بود و قرآن میخواند در آن حال او را بکشتند و هم در آن گوشك ویرا دفن کردند و بعد از او برادر او بنیات بن طغشاده هفت سال ملك داشت و اندر کاخ فرخشی کشته شد بفرمان خلیفه و سبب [آن بعد از] این یاد (کرده) شود و بعد از آن (بخارا) در دست (فرزندان طغشاده) و خدام و (نبیرگان) اومی بود تا بروز گار امیر اسمعیل سامانی که ملك از دست فرزندان بخار خدات بیرون شد بعد از این یاد کرده شود (ذکر آن)

در ذکر رعایت و نیکبختی پادشاه بودند و فرزندان او که پادشاه بودند بعد از وی

محمد بن جعفر گوید چون بیدون (بخار) خدات بمرد از وی پسری^۲ شیر خواره ماند نام او طغشاده این خاتون که مادر این پسر بود بملك بنشست و پانزده سال ملك داشت و بروزگار او عرب ببخارا آمدن گرفتند^۳ و هر بار خاتون^۴ صلح کردی و مال دادی چنین گفته اند (که به) روز گاری از وی صایب رانی تر کسی نبود و باصابت رای ملك می داشت و مردمان او را منقاد گشته بودند و عادت او چنان بود که هر روز از در حصار بخارا بیرون آمدی و براسب ایستادی بر در ریگستان و آن در (را) دروازه غلف فروشان خوانده اند^۵ و بر تخت نشستی و پیش وی غلامان و خواجه سرایان یعنی خصیان و

۱. درخواست ۲. د. افزوده ؛ شد ۳. د. آمدند بگرفتند . ۴. د. افزوده (که)

ت . نشستی خواندندی

خواجگان ایستادندی ووی^۱ قاعده نهاده بود بر اهل روستای که
[هر روز] از^۲ دهقانان و ملک زادگان دو بیست برنا کمر زرین بر بسته و شمشیر
حمایل کرده بخدمت آمدندی و از دور بایستادندی و چون خاتون
بیرون آمدی همه خدمت کردند و بدو صف ایستادندی و اودر کار
ملك نکرش کردی و امر و نهی دادی^۳ و آنرا که خواستی خلعت
دادی و آنرا که خواستی عقوبت کردی و اینچنین از بامداد تا چاشتگاه
نشستی و بعد از آن بحصار اندر آمدی و خوانها فرستادی و همه حشم
را طعام دادی و چون شبانگاه شدی بهمین صفت بیرون آمدی و
بر تخت نشستی و از دهقانان و ملک زادگان بدو صف پیش او بخدمت
بایستادندی تا آفتاب فرو رفتی آنگاه بر خواستی^۴ و برنشستی و بکاخ
رفتی و آنها بوطن خویش بروستا رفتندی^۵ و روز دیگر قوم دیگر
آمدندی (و) بهمین صفت خدمت کردند چندانکه نوبت بهمین قوم رسیدی
هر سال هر قوم را چهار روز بدین صفت بایستی آمدن چون این خاتون بمر د
[و] پسر او طغشاده بزرگ شده بود بیادشاهی^۶ شایسته شده و هر
کس طمع میکرد در این ملک، یکی وزیر از ترکستان آمده بود
نام او وردان خدات و ناحیه و ردانه او را بود و قتیبه با او بسیار
حربها بایست کردن (این) وردان خدات بمرد و قتیبه بخارا را بگرفت
و چند بار او را از این ولایت بیرون کرد که گریخته بترکستان رفت قتیبه
بخارا را باز بطغشاده داد (و) او را بملك بنشانند و ملك بروی صافی کرد و

۱ - د - افزوده ، خرید یعنی. و دو نسخه پ و ت آنرا ندارد ۲ - د - افزود، اهل

۳ - د - اودادندی ۴ - د - بر خواستی ۵ - د - رفتی ۶ - د - ت ، یادشاهی

همه دشمنان او را ^۱ دست کوتاه کرد و طغشاده بدست قتیبه ایمان آورده بود و ملک بخارا می داشت تا قتیبه زنده بود و از بعد او بروزگار نصر سیار سی و دو سال ملک بخارا بدست او بود و او را در اسلام پسری شد او را قتیبه نام کرد از آنکه دوستی با او ^۲ کرده بود و از بعد طغشاده پسر وی قتیبه بملک بنشست مدتی مسلمان بود تاردت آورد در زمان ابو مسلم رحمه الله (ابو مسلم) خبر یافت و او را بکشت و برادر او را نیز با کسان او هلاک کرد بعد از آن بنیات بن طغشاده پادشاه بخارا شد و وی در اسلام زاده بود و مدتی مسلمان بود چون مقنع پدید آمد فتنه سپید جامگان بروستای بخارا ظاهر شد بنیات با ایشان میل کرد و ایشان را یاری داد تا دست سپید جامگان دراز گشت و غلبه کردند صاحب برید بخلیفه خبر فرستاد و خلیفه مهدی بود چون مهدی [دل] از کار (مقنع و) سپید جامگان فارغ کرد سواران فرستاد و بنیات بفرخشی ^۳ بکاخ برنشسته (در مجلس) شراب می خورد و از منظر نظاره میکرد از دور سواران دید که می آمدند بتعجیل دانست بفرست که اینها از خلیفه اند در تدارک آن بود (که) رسیدند و هیچ سخن نگفتند و شمشیرها کشیدند و سرویرا برداشتند و این در سال صد و شصت و

۱- د- ویرا ۲- د- از بسکه قتیبه با او دوستی ۳- د- ت- در فرخشی و فرخشی منسوب بفرخش است که نام دهی بوده در چهار فرسنگی بخارا و اصلش فرخش بوده و سماعی آنرا « بفتح الف و سکون فا، و فتح را، و سکون خا، مدجمه از پس آن شین » ضبط کرده و گفته منخف آن فرخش است

شش^۱ و خیل وی همه بگریختند و آن سواران باز گشتند و چون قتیبه بن طغشاده بسبب ردت که از وی ظاهر شده بود ابو مسلم او را بکشت (و مربرادر) و اهل بیت او (را) ضیاعات و مستغلات او را به بنیات بن طغشاده داد تا بروزگار امیر اسمعیل سامانی^۲ با وی می بود چون بنیات ردت آورد و کشته شد این ضیاعات می بود در دست فرزندان (بخار) خدات و آخرین کسیکه این مملکت از دست وی بیرون رفت ابو اسحاق ابراهیم بن خالد بن بنیات بود و ابراهیم بیخارا بودی و مملکت در دست وی بود (ی) هر سالی از ارتفاعات و غلات از طرف ماوراء النهر (بنزدیک) برادر خود نصر فرستادی^۴ تا با امیر المؤمنین مقتدر رسانیدی (و) امیر اسمعیل سامانی این ضیاعات و مستغلات از دست وی بیرون کرد بسبب آن^۵ که احمد بن محمد لیث که صاحب شرط بود روزی امیر را گفت که یا امیر این ضیاع بدین نیکوئی با چندین غله بابو اسحاق از که مانده است^۶ امیر اسمعیل سامانی گفت این ضیاع ملک ایشان نیست ملک^۷ سلطانیدست احمد بن محمد لیث گفت ملک ایشان راست اما بسبب ردت پدر ایشان خلیفه از دست ایشان بیرون کرده است و ملک بیت المال گردانیده و باز بر سبیل اجرت و جامگی بایشان داده و وی خدمت یسزا نمی کند و چنین^۸ می داند که این ضیاعات ملک اوست در این سخن بودند که ابو اسحاق بن ابراهیم اندر آمد^۹

۱ - د - ت - درسه سته وستین و مائة ۲ - د - السامانی ۲ - پ - فرزندان

۴ - د - ت؛ با برادر خود تشریف فرستادی^۵ بسبب آن بود که ۶ - د - افزوده؛ و ۷ - د -

ملکه ۸ ۳ - د - و چنان ۹ - د - اندر در آمد

امیر اسمعیل سامانی او را گفت یا اباسحق ترا هر سال ازین ضیاع^۱ چه قدر غله بحاصل آید ابواسحق گفت از بعدرنج بسیار و تکلف سالی بیست هزار درهم بحاصل آید امیر اسمعیل فرمود احمد بن محمد لیث را که این موضع را تو بگیر [و] ابوالحسن عارض را بگوی تا هر سال بیست هزار درم بوی دهد بدین سبب این ضیاع از دست وی بیرون رفت و بدست او باز نیامد ابواسحاق از دنیا برفت در سال سیصد و یک و فرزندان بدیهه سفته و سیونج^۲ ماندند

ذکر بخارا و بجایهائی که در ضیاع است بوی

ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزاین العلوم آورده (است) که شهر بخارا از جمله شهرهای خراسان است هر چند آب جیحون در میان است و گرمینه^۳ از جمله روستاهای بخارا است و آب او از آب بخارا است و خراج او از خراج بخارا است^۴ و ویرا روستائی^۵ علیحده است و مسجد جامع دارد و اندروی ادبا و شعر بسیار بوده اند و بمثل در قدیم گرمینه

۱ - ضیاعات ۲ - د - سومج

۳ - در همه نسخهها و در همه جای این تاریخ گرمینه بیک یاء نوشته شده ولیکن یاقوت در معجم البلدان و سمعی در انساب آنرا بفتح کاف و سکون راء و کسر میم و یاء دو نقطه و نون مکسوره و یاء دیگر مفتوحه خفیه وها «گرمینه» ضبط نموده و آنرا شهری از ماوراءالنهر بین صغد و بخارا واقع در هجده فرسنگی شهر اخیر دانسته اند و نیز سمعی روایت کرده که اعراب پس از ورود بانجا از بسیاری آب و سبزه و خرمنی و صفا آنجا را بارمینه تشبیه نموده و گفتند «کارمینه» و بنا بر این ممکن است در زبان مردم آنجا همانطور که الف آن برای تخفیف افتاده یاء دوم نیز افتاده «گرمینه» شده باشد ۴ این سطر از نسخه ت - افتاده است ۵ - روستاهای

رابادیه خردك^۱ خوانده اند و از بخارا تا گرمینه چهارده فرسنگ است و نور جای بزرگ است و در وی مسجد جامع است و رباطهای بسیار دارد و بهر سالی^۲ مردمان بخارا و جای دیگر زیارت آنجا روند و اهل بخارا در اینکار تکلف کنند [و] کسیکه زیارت نور رود فضیلت حج دارد و چون باز آید^۳ شهر را خوازه^۴ (بنندند) بسبب آمدن از آنجای متبرک^۵ و (این) نور را در ولایتهای دیگر نور بخارا خوانند و بسیار کس از تابعین آنجا آسوده اند رضی الله عنهم اجمعین (الی یوم الدین) و دیگر طوایس^۶ [و] نام او ارقود است [و] در وی مردمانی بوده اند با نعمت و تجمل (و از تجمل) هرکسی در خانه یکی و دو طاوس می داشته اند^۷ و عرب بیش از این طاوس ندیده بوده اند چون در بخارا طاوس بسیار دیدند آن دیبه را ذات الطوایس نام کردند و نام اصلی او برخواست^۸ و بعد از آن ذات را نیز رها کردند و طوایس^۹ گفتند در وی مسجد جامع است و شارستانی^{۱۰} عظیم دارد و در (ایام) قدیم آنجا بازار بوده است (و) بفصل تیر ماه ده روز رسم آن بازار چنان بوده است که هر چه آخربان^{۱۱} معیوب بودی از برده^{۱۲} و ستور و دیگر آخربان^{۱۱} با عیب همه بدین بازار

۱ - د - خردک ۲ - د - و هر سال ۳ - د - آیند ۴ - خوازه کوشکی و قبه را گفته اند که بجهت عروسی و آئین بندی از گل و ریاحین بنندند و سازند (برهان) ۵ - د - متبرک ۶ - د - ت - ذکر طوایس پ - دیگر طوایسه - یاقوت و سمعانی هر دو آنرا « طوایس » ضبط کرده که مطابق قاعده و تصریح لغویین در جمع طاوس است ۷ - د - افزوده ؛ و بانعت بسیار بوده اند و ۸ - د - و نام اصلی برخواست ۹ - پ - و طوایس ۱۰ - د - و شارستان ۱۱ - د - آخربان و آخربان در دو موضع ۱۲ - پ - پ : پرده

فروختندی و بازار رد^۱ کردن امکان وسامان نبودی و هیچ شرط
نپذیرفتی نه فروشنده و نه خریده را [و] هر سالی بدین بازار ده هزار
کس بیش حاضر آمدی^۲ از بازرگانان و اصحاب^۳ حوائج چنانکه
از فرغانه و چاچ و جایهای دیگر بیامدند [ی] و با منفعت بسیار باز
گشتندی و بدین سبب اهل این دیهه^۴ توانگر بوده اند و سبب
توانگری ایشان کشاورزی نبوده است و بر شاهراه سمرقند است و تا
بخارا هفت فرسنگ (است)

اسکجکت کند زی بزرگ دارد و دروی مردمان توانگر بوده اند
و سبب توانگری ایشان کشاورزی نبوده از بهر آنکه ضیاع آن دیهه
ویران و آبادان^۵ آن بهزار جفت نرسیده است^۶ و مردمان او همه
بازرگان بوده اند و از آنجا کرباس بسیار خیزد و هر پنجشنبه^۷
آنجا بازار بوده است و آندیهه (از جمله) خاصه (مملکت) سلطان
نیست^۸ و ابو احمد الموفق بالله این دیهه را بمقاطعه داده بود بمحمد
بن طاهر که امیر خراسان بود و باز فروخت بسهل بن احمد الداغونی^۹
البخاری و بها گرفت^{۱۰} وی آنجا گرمابه ای بنا کرد و کاخی^{۱۱}
عظیم برگوشه بر (زیر) لب رود [ساخت] و تابروزگار ما بقیه آن
کاخ مانده^{۱۲} بود و آنرا کاخ داغونی خوانده اند آب رود آنکاخ را^{۱۳}

۱ - د - بازر د - ۲ - پ - بودی ۳ - ت - د - ارباب ۴ - د - ده

۵ - د - ت - و آبادان ۶ - د - رسیده ۷ - د - هر پنجشنبه ۸ - د - و آنده خاصه
سلطان است ۹ - د - الداغونی ۱۰ - د - گرفت ۱۱ - د - و کاخ ۱۲ - د - تاملتی
آنکاخ مانده ۱۳ - د - ت - انرود و آنکاخ را آب

و یران کرد و مر این سهل بن احمد داغونی را بر اهل اسکجکت
 ضریبه^۲ بوده است هر سالی ده هزار درم قسمت برخانها کردند
 پس از این دیهه ضریبه^۲ باز گرفتند دوسه سال و بساطان^۳
 باز گشتند و از وی یاری خواستند و ورثه^۴ سهل بن احمد قباله
 بیرون آوردند بروزگار امیر اسمعیل سامانی وی قباله دید درست^۵
 وایکن خصومت دراز شده بود خواجگان شهر میانجی شد(ند) اهل
 دیهه و ورثه داغونی را بصد و هفتاد هزار درم صلح کردند این
 اهل دیهه مر این دیهه را بخریدند^۶ تا ابن ضریبه^۱ از
 ایشان برخاست^۷ و آن مال بدادند و بدین دیهه هرگز مسجد
 جامع نبوده است تا بروزگار ملک شمس الملک^۸ نصر بن ابراهیم بن
 طمغاج خان خواجه بوده (است) از اهل دیهه که او را خوانسالار
 خواندندی مردی محتشم بود با خیل انبوه و از جمله عمال سلطان بود
 وی مسجد جامع بنا کرد از خالص مال خود بغایت نیکو و مالی^۹ عظیم^{۱۰}
 خرج کرد و نماز آدینه گذارد احمد بن (محمد) نصر گوید که
 مرا خطیب شرخ خبر داد که نماز آدینه بیش نگذارند اندر آن مسجد
 جامع (و) بعد از آن ائمه بخارا را نکردند و روا نداشتند تا آنجا نماز
 جمعه گذارند و آن مسجد آدینه معطل بماند تا بروزگار (که) قدر

۱. در کتب جغرافی غرب نام اسکجکت یافت نشد احتمال قوی است که باسکجکت یکی
 باشد سمعانی در انساب گوید: «سکجکت» بکسر سین مهمله و جیم بین دو کاف
 که اولی مکسور و دومی مفتوح و در آخر ثاء مثله میباشد» دیهی است در چهار
 فرسخی بخارا بر راه سمرقند و منسوب بانجا را اسکجکتی خوانند

۲- پ خزینه ۳- د - و سلطان ۴- پ و ورثه ۵- د - ت: دو دست ۶- د - ت
 مردمان دهه این دهه خریدند ۷- ده: برخواست ۸- د - الدین ۹- د - ت: مال